



www.shapurahmadi.blogfa.com

پيكنشان ahmadi_shapur@yahoo.com

شاپور احمدي

ميهنم

خداوند مي سوزاند مرا .

آخر كوره راهي تُرد

پوشالهاي خاكستر

مي آويزند به هيچي خشك

هيچي عقيم .

شايد خنجي كدر

زير گونه غلتيد

و تن نازك زمستان سوراخ شد ،

و سرگردان الان مي پلكد .

گنجشكهاي خاك برسر

در اين هياهو

دست و پنجه ام را

آه خدايا مي بويند

و در حلقه ي جيغهاي زنگاري

پلکهایشان می‌پلاسد.
گاهی این گونه می‌نشینم
رویاری خورشید سفید
تا چاه پرنده
از نو
رخسار را
در خود غرق کند.

رود سیاه
و مادیانهای پژمرده
با سطلهای آتشین
بر یراق خود
شرمگین می‌رسند
به کمینگاه خالی‌مان.
تراشه‌های رود
و صورتم را
در آخر کلاغ
قائم کردم.
و پچ‌پچ پلاسی
از آسمان می‌کوبدم
آه خدایا در این بیراهه
رودر روی میهنم،
و سنگ‌لاشه‌ی رخسار را
با زنگار و خس
آراسته است و

می‌سوزد

می‌سوزد

گل سرخ

لای سرانگشتان ننه ام

که می‌بوسم .

و سرسری نیستم .

کورمال

همبازی ام را یافتم

در جامه ای تنیده از زنگار

بافته از تن، آوه او که

کناره های سرابچه

شرابه های نرم و درخشانش

باز در دل گوشتی ام خزید .

بچه ها، من دیگه باید برم .

دیرم می‌شه .

همینم کافی بود .

پس یادتون نره

دوباره می‌آم سراغ اون گلمیخ،

چقدر دوست دارم به اون بسته بودم .

افسوس، باید برم خونه .

کاش دیگه هیچ چیز نسوزه .

می‌دونم کوره راه پشت سرمون

بسته می‌شه . قربانت .

میهنم را غبارگاه سایه‌ها
حتم دارم بیچاره کرده است
آه و آن رمه‌ی گنجشکان شیرین
و آزره‌گین، آتشپره‌های کژدم را
از جامی پرده‌نشین می‌ربایند.
آری، کمانداری پوچ منم.